

لک لکها و حواصیلها همانندی زیادی دارند. لک لکها پرندگانی بلند قامت با پاهایی بلندند. حواصیلها دریاچهها را بیشتر ترجیح می‌دهند، در حالی که اکثر لک لکها در میان علفزارها و بوته‌ها گشت می‌زنند. برخی گونه‌های حواصیل به صورت گروهی در درخت‌ها آشیانه می‌سازند و برخی دیگر به‌ویژه بوتیمارها آشیانه‌هایی به صورت بستر در نیزارها می‌سازند. وب.

زال = پیر مرد کهن سال (فرتوت)، پیر زن فرتوت.

زبا- جابنت = وسیله چوبی برای انتقال غله و علوفه به پشت.

زبا دویبک (زبا+تاجیکی دوشیدن) = دوباره (بار دوم) دوشیدن (در ایلاق دخترهای خورد سال بعد از دوشیدن، دوباره می‌دوشند).

زبا (برعکس پیش) = پس، پشت سر؛ از (اس) ~ = از پشت سر؛ تو که از ~ سفید=سرت از پشت سر سفید شده.

زبا-تنه = قسمت پشت بدن.

زبادک = جایی در پشت خانه؛ اه- را دے خو بجین یاس ار ~ = کثافات را به پشت خانه ببر.

زبا-دهج، زبا-یهج = پشت سر، طرف معکوس؛ راچے پیخ گهنیت تر خو زبا-دهج = راچی به پشت سرش برگشت.

زبا-سیخ = دوخت پس. م. پرا-سیخ.

زبا-سپر، زبا-سپرے = قسمت آخر توده غله. م. پرا-سپر، پرا-سپرے.

زباکاوکے: زباکاوکے چ، زباکاوکے تیداو = برگشتن، به عقب رفتن.

زبانینج، زبانینج = آخری؛ سر ~ آدم اّمه ک-أم فد = نفر آخری همین بود.

زبداو = پریدن.

زبر ۱ = برنده (در بازی)؛ گوی-ببنت اند هر-تهن خه یبنت، اک- وے ~ لوفبن = کسیکه در چوگان بازی برنده میشود، او را "زبر" (برنده) میگویند.

زارد = قلب.

زارد-تهو = دلسوز.

زاردینج، زاردننینج، زاردننونج = از دل و جان، به میل، به دلخوا.

زارے ۱ = بب. زارگے.

زارے ۲: خاری-ت زارے = نیاز، کمبود، فقر؛ وبف احوال به خاری-ت زارے نرجید = زندگی (حال و احوال) شان به خاری (فقر) گذشت.

زارے ۳ = لعنتی (در مورد حیوانات)؛ اه بنیچ ~ تو کبنت! = آه گاو لعنت بر تو!؛ یه ~ مرکهب غرت ات ست = خر عرعر کرده رفت.

زاینچک: زاینچک س. = جمع آوری شده، گرفته شده (در مورد جمع آوری حاصلات)؛ دوند کبنت زاینچک نه ست = (گاهی) اینقدر حاصلات جمع آوری نشده است.

زاغ ۱ = چربی؛ بنیچ ~ = چربی گاو.

زاغ ۲ = ح. زاغ (پرنده).

زاغافے = حواصیل یا مرغ ماهی‌خوار پرنده‌ای است پابند که در آب‌های شیرین یا آب‌های ساحلی زندگی می‌کند. حواصیل از راسته لک لک سانان (Ardeidae) است. ۶۴ گونه حواصیل وجود دارد که برخی از آنها بوتیمار، برخی غمخورک و برخی نیز قار نامیده می‌شوند. نام قار بیشتر برای آن دسته از حواصیلها که پرهای سفید یا آراسته‌ای دارند به‌کار می‌رود. تمام این پرندگان از جانوران کوچک روی زمین تغذیه می‌کنند. این پرندگان، در آسمان آهسته و بسیار زیبا پرواز می‌کنند. گرچه حواصیلها با برخی پرندگان از دیگر خانواده‌ها از جمله درنا، اکراس، و کفچه‌نوک همانندی دارند اما برعکس این پرنده‌ها که هنگام پرواز گردن خود را به صورت کشیده و به سوی جلو می‌گیرند، حواصیلها به هنگام پرواز گردنشان را بالا و به سوی عقب می‌گیرند.

زَبْر ۲- زبر ات زَبْر = جوهر، ماهیت، باریکی (در کدام کاری)؛ کار اند مگم وے زبر ات زَبْر و زون = ماهیت هر کار را باید بدانی.
 زَبْر ۳ = حرکت کوتاه در عربی "فتحه"؛ زبر ات زَبْر = کسره و فتحه.

زَبْنِیج = پَرش گر.
 زَبْنِیخک = پَرش؛ زَبْنِیخک چ. = پَرش کردن.
 زَبون، زَبون مـورد، زَبون لوقد = ضعیف، در مانده، خوار، حقیر؛ ک-اد کار-ته تو-رد ~ لوقد = این کار به قوت تو نیست.

زَبون = ۱- زبان، سخن، گفتار، دهان؛ بی زَبون-ات تو نیست، گهپ ذهذبی زبان نیستی، گپ بزن؛ ک-اس دے تو زَبون اُم دے بُند، تے یام ته = از زبانت که شنیدم، میروم؛ ۲- زبان، لسان. م. زَف، لَفح.

زَبنتاو = در آوردن، جدا کردن، کشیدن (نان از تنور کشیدن)؛ تو گرده ثد، کو زَبنت دے = نان تو سوخت، آنرا بکش؛ یے گرده زَبنت اته بیو دے جای تے یندبم = یک نان را بکش و نان دیگر را بجایش بمان.

زَبینچک = پله گک، پلکان در آب (بالای آن قدم میگذارند و از آب عبور میکنند)؛ زَبینچکپن پن یهخ چورج = پله گک ها در آب یخ کرده اند.

زچ = متراکم، تنگ، شلوغ؛ ار باغ-پن نُهال اک-دوند زچ داد ددے، اچت نه-باقت! در باغ نهال آنقدر متراکم است، امکان ندارد؛ کو زچت نثبت! کو تنگ تر بشینید.

زچے = متراکم، تنگی، شلوغی.
 زخمک = زخمه (در حالات موسیقی).

زَدخخ = (درمنه (به انگلیسی: Sagebrush) نام رایج چندین گونه چوبی و علفی از گیاهان در تیره درمنه‌ایان است. شناخته‌شده‌ترین درمنه، درختچه درمنه بزرگ است. درمنه‌ها بومی غرب آمریکای شمالی هستند.

بسیاری از این گونه‌ها با بیش از یک نام رایج شناخته می‌شوند و برخی از نام‌های رایج بیش از یک گونه را نشان می‌دهند. وب

زِدبنتاو = ۱- از هم گسستن، قطع کردن، پاره شدن؛ چس پد قهپس نه زِدازدد = ببین این ریسمان پاره نشود؛ ۲ = سرا زیر شدن؛ ریبت زِدبنت، ات خلق اس بدورد لو سوت = برفکوچ سرا زیر شد و مردم از بدورزه گریختند.

زِدور = آسیاب نجاری برای تراشیدن چمچه های چوبی و غیره؛ زِدور قتے ته چب ات، سبجب ات، تاتچ ات، کهفپس پَرگربن = به کمک "زِدور"، چمچه های غذا خوری و دیک، ظرف چوبی و کفش چوبی می‌تراشند.

زِدهرخ = جاروب کشی.

زِدهریج = جاروب کش.

زِدون = انبار خانه، گنجینه؛ دپد اُم ار ~، ارم دوند لپ اوپخون ددے = داخل انبار خانه، آنجا بسیار چیز ها اویزان بود.

زِدیداو = جاروب ک.

زِدنرذاو = از هم گسستن، قطع کردن، پاره شدن، شکستن؛ اپی، دوس دے زے، خو ذستپن مه زِدنرذای، کمتر بگیر، دست های خود را نه شکنی؛ مم تسمه دے بنیج-تے مهک، پد ته مم زِدنرذد = تسمه را به گاو نه بند، آنرا پاره میکند.

زِدهن = یخ زده (بیشتر اوقات در آب زیر آسیاب)؛ زِدهن چ = یخ شدن؛ لپ شتا چورج، یو خدارج زِدهن چورج = بسیار سرد شده، زیر آن آسیاب را یخ زده است.

زِر- زِرے، زِرے = شعاع آفتاب در قله کوه، تابش خیره کننده آفتاب (در قله کوه)؛ وهذ زِر- زِرے-پن-پن زِد = شعاع های آفتاب گم شدند (آفتاب غروب کرد)؛ زِرے کوه نول فه غل رپذج = شعاع آفتاب هنور در سر کوه مانده.

زِرافت، زِرافیت = بلا، مشکل، بد بختی، خطر؛ وے تے کو چیز زِرافیت فریبت خو، یو مود؟ =

چی بلایی سرش آمده بود که مرد؟؛ به زرافت فریبتاو = به خطر مواجه شدن.

زربوش = زربوش.

زرج = زنگ زده؛ زرج-ته سپین خیرت = زنگ آهن را میخورد؛ زرج دند = زنگ زدن؛ مو دزرف زرخ دنج = داس مرا زنگ زده است.

زرچوفا = پودر از ریشه زردچوبه (دوا).

زرداف = چرک (برآمدن چرکی از زخم).

زرد-پروین = مرض هپاتیت (التهاب در پیرانشیم جگر).

زرده ۱ = کهر (رنگ اسپ)؛ زرده قارج = اسپ کهر.

زرده ۲ = صفرآ.

زرده-دهردن = مرض زردی.

زربنت = دشت، آغاز؛ زربنت چیداو = دشت کردن (دست لاف کردن، مثال نشان دادن)؛ یو بیت خو، وم ژندمے زربنت چود خو، دگه بین بن مس درو خد ست = او آمد بعد، گندم را دشت (به درو آغاز) کرد و دیگران هم شروع به درو کردند.

زرغول = زرشک نام یک سرده از تیره زرشکیان است. درختچه‌ای تیغدار به طول ۱ تا ۵ متر است. چوب آن به رنگ قرمز، قهوه‌ای یا زرد است. برگ‌های آن بیضی شکل با دندانه‌های اره‌ای و میوه‌اش قرمز رنگ بیضوی شکل و ترش مزه است. به ریشه درخت زرشک «آثر خیس» گفته می‌شود. انتهای بهار و ابتدای تابستان فصل شکوفه دادن بوته زرشک است، غنچه‌های زرد رنگ زرشک در فصل پاییز رنگ قرمز گیلاسی به خود می‌گیرند. وپ.

زرفداو = عذر کردن؛ یو لپ پی مو زرفد خو، خو زریخ ام دهکچود وے رد = او برایم بسیار عذر کرد، و من کوگ خود را برایش دادم. م. زروین چ.

زرقه = ۱- قلب؛ تر چید اک دس گهرم ادے، پاک نی مو زرقه بنچافت = در خانه آنقدر گرم است که قریب قلبم می‌ترقد؛ ۲- طاقت، تحمل؛؛ تو قته

آدم زرقه بنچافت = همراهی تو آدم بی تحمل کرده نمی‌تواند.

زروین = در هم تنیده شده؛ پیچ خورده؛ بافته شده، ارتباط؛ اهل-اولاد-ام، زروین ام همدگر ره = اهل و اولاد استیم با هم ارتباط داریم.

زرهف (شخ) = رودخانه کوهی؛ دم ~ تے یام قسته چے بنخ سخت = در رود خانه کوهی نزدیک بود ما را میبرد. م. شرفداج.

زرے = دندان قروچه؛ دندون ~ = دندان قروچه.

زریات دار = اولاد دار.

زریات (زریاتین، زریات خیل) = اولاد (اولاد ها).

زریخ = کوگ؛ خو زریخت یخته چود-آ؟ آیا کوگ خود را اهلی (رام) کردی؟

زریخ-بُخ = چوچه کوگ.

زریخند = گوشت کوگ.

زرے-زید = گم شدن شعاع آفتاب (غروب آفتاب).

زرین، زرین = طلا کاری شده، دوخت از طلا.

زربنت = ۱- زشت؛ لپ ~ خو مهک = خود را بسیار زشت نکن؛ ۲- زشت، سردی؛ پوستین پنخ، زمونه لپ ~ = پوستین بپوش، هوا سرد است.

زربنتے = زشتی.

زرغپتاو، زرغپتاو = ۱- پالیدن (در تاریکی)؛ بنهپے ند ام تو چید زرغپت، زرغپ به بیله ام وے قو = در تاریکی شب، خانه ات را پالیدم، پالیدم، به یک مشکل آنرا پیدا کردم؛ ۲- بیهوده گویی؛ یو خوردد زرغپت، یے یار وے گپ نه نغورد = او بیهوده گویی میکند، کسی گپ او نمی‌شنود.

زغوم = آلات موسیقی.

زغومچے = نوازنده.

زغوم-نوازیچ = نوازنده آلات موسیقی، نوازنده.

زرغبر = بزرك یا کتان (نام علمی: Linum) سرده‌ای متشکل از تقریباً ۲۰۰ گونه گیاهان گلدار از خانواده کتانیان است. آن‌ها بومی مناطق معتدل و مناطق نیمه‌گرمسیری جهان هستند. این گونه شامل کتان معمولی، الیاف کتان مورد استفاده در تولید پارچه کتانی و دانه‌های مورد استفاده در

تولید روغن بذرك می‌شود. گل بسیاری از گونه‌ها آبی یا زرد و به ندرت قرمز، سفید یا صورتی هستند؛ و در بعضی گونه‌ها هم چندرنگ هستند. در هر غوزه کتان ۶ تا ۱۰ دانه وجود دارد. لارو انواعی از پروانه‌سانان مثل بید، بیدکلم و ... منحصراً از کتان آبی به عنوان غذا استفاده می‌کنند. وپ؛ دم مو ~ چس = کتان مرا نگاه کن؛ ~ روغن = روغن کتان؛ زَغِبْر بَشْرَقَا = اتاله با روغن کتان.

زَفْقُونِ اللَّهِ = عذر و معذرت کردن، متقاعد کردن.
زَفَا ۱ = زبان؛ دے شِیگ-ات دے کُنیت، دم دے ~ مور-رد دھک = وقتیکه گوساله را کشتی، زبانش را بمن بده.

زَفَا ۲ = زبان، گفتار؛ پِد خیر ~ تمه-ند، تمه رِبْنِبِن- اند = از شما روشانی ها زبان تان شیرین است.

زَفَاک ۱ = میخ بی پرچ، هم بند (یک پرزه چوبی برای وصل کردن دو تخته).

زَفَاک ۲ = آبسه؛ مو انگِبت تے ~ نَبْتوید = در انگشت من آبسه برآمده است.

زَفَاک-جای = سوراخ برای میخ بی پرچ، هم بند.

زَفَه دَهخ = ترغیب ک، متقاعد ک. = وُز ته تو ~ تے راضی نه ساو أم = به ترغیب تو راضی نمی شوم؛ زَفَه دَهخ چ. = ترغیب ک، متقاعد ک.

زَق = غمگین، خفه، خسته، حوصله سر بر؛ ~ خو مه انجبت = خود را غمگین نگیرید؛ زَق سِتاو = غمگین شدن، خفه شدن، خسته شدن، حوصله سر بردن؛ مه تے وُز ~ سأم = نرو من خفه میشوم.

زَقَتاو = تشویش ک، پریشان شدن؛ تو تهت شِچ زَقَت تو اَقِبِن = پدرت حالا بخاطر تو پریشان است؛ لپ مه-زَق، جهلد پیر ساوے = بسیار تشویش نکن، زود پیر میشوی.م. زَقِبِن: زَقِبِنْت؛ زَق: زَقَت.

زَقَمِبِن = تشویش؛ اضطراب، دلتنگی؛ تو ~ پیرے مَاش چود = دلتنگی بخاطر تو ما را پیر کرد.

زَقِن = چقور، چاه یے ~ چاه چقور.

زَقِبِنتاو = رنجاندن؛ پِد تو فِرا، مه-زَقِبِن دے = آن برادرت است، او را رنجان.

زَگنرتاو = راندن، دور کردن، فرار کردن.
زَلال، زُلال = سرد، یخ (در مورد آب)؛ یه اک- دِس ~ بَنخ ادے، ذندون فِریرد = آن آب آنقدر یخ است که دندان را می شکند.

زَلَمک = زن کاکا (از طرف پدر)، عمه (از طرف پدر).م. فِخ، خاله، زن-خالک.

زَلوئِرُخداو = احساس تشنگی کردن (با کلمه ترکیبی "زارذ")؛ مو زارذ-ارد لپ زَلوئِرُخدا = من بسیار دل بد استم؛ پَنذک- اُم خود خو، مو زارذ-ارد زَلوئِرُخدا = من سیب نا رسیده (خام) را خوردم و دل بد شدم.

زِمخ (جمع. زِمخِبِن، زِمخ خِبِل) = زمین.
زِمَهذ = زمین؛ اس ~ اند گهرم چِنمه بِن بِنْتے بِن = از زمین چشمه های گرم میبرایند.

زِمهرا (برعکس سهفخ) = پوشال (کاه نرم) غلجات؛ تو فارج ته چیز واین خیرت؟ = اسپ تو کدام رقم کاه میخورد؟ زِمهرا (کاه نرم غلجات)؛ سهفخ واین ته خِبِن، زِمهرا واین ته خاج هی بِن = علف را درو میکنن، کاه نرم از خرمن کوبی بدست می آید.

زِمهروغ = ب. گل جالیز (Orobancha sp).
زَمون، زَمون = وقت؛ مے ~ فُک احوال بشهند = در این وقت احوال همه خوب است؛ اسم خاص؛ زَمون، زَمون شاه، شاه زَمون، زَمون علی شاه.

زَمون-کَهف = دفعتا، دور از انتظار؛ زَمون-کَهف-اند یے پُل-پُلَهَنک چیرم نَبْتاید = دفعتا یک دفعتا یک کرم شب تاب برآمد.

زَمون-گه، زَمونا-گه، زَمون-گد، زَمونا-گد، زَمونے-گه، زَمونے-گد = ۱- لحظه ی بعد تر، بعد از یک دقیقه، کمی بعد تر؛ نَبْت-ات یو-ته شِچ زَمون-گه یازد = بنشین، و او لحظه ی بعد تر می آید؛ وُز-ته شِچ نه- تے یَم، زَمون-گه-ته تے یَم = من حالا نمی روم، کمی بعد تر می روم؛ ۲- دفعتا، ممکن؛ یو غده زَمون-گه ار چید سُنْت = ممکن

آن بچه خانه رفته باشد؟؛ زَمون-گه نه یادد= ممکن او نمی آید؛ ۳- گاهی، بعضی اوقات؛ زَمون-گه لوڤین= گاهی آنها می گویند.

زَمین جُم، زَمین جُمب= زلزله.
زَن- خالک، زَن- خاله= زن ماما. م. فُخ، زَلَمک، عمه، خاله.

زَن طلاق= طلاق همراهی زن (مثل یک قسم، سوگند)؛ اگه تمه-رد دروغ لوڤ ام، ~ فی ام= اگر برای شما دروغ بگویم، زن طلاق باشم.

زَن= زن؛ زن ات مرد= زن و مرد. م. پَرینک.
زَناخ= مَشک (خیک).

زَنار، زَنهار= گاهی، اصلاً (در حالات نفی)؛ نو زَنهار مو مه پببئخ= تو اصلاً مرا پرسیان نکن.

زَنازَنے= جنگ؛ وڤف درون ~ سَت= در بین شان جنگ شد؛ زَنازَنے چ.= جنگ ک.

زَنایس: زَناید؛ زَنئید، زَناید= لغزیدن؛ یو زَنوید خو، وئبنت= او لغزید و افتید؛ چس دے یهخ-تے نه زَنایسے= بین در روی یخ نه لغزی؛ مو باب اس زَناخ تے زَنوید خو، داد ار بئخ= بابا یم از مَشک (خیک) لغزید و افتید در آب.

زَنج بون= عینک آفتابی، برفی.
زَنج، زَنج= سیایی در چشم (از آفتاب، برف)؛ زَنج ذ. (دے)= نا بینا شدن (چشم)؛ مے زَنج اند ام زَنج داد= برف مرا نا بینا کرد (چشم).

زَنجیبیل= زنجبیل؛ دے ~ ترود چھی قود؟= این زنجبیل را اینجا کی آورد؟

زَندُون= ۱- زندان؛ ۲- محل سرد؛ یم تمه چید ~، حُب ار و نه-بئخیبیت= خانه تان سرد است، چطور شما خنک نمی خورید.

زَنبوج. زَنبوج، زَنبوجن= عروس (زن پسر)؛ وهذ تو زَنبوجن-بن تر کار سیخ= عروس ها (زن های بچه) تو کار رفتند؛ دڤف خو زَنبوج قتے بشهند علاقه کے= با عروس هایت مهربان باش.
زَنبویخ= نامزاد بچه (زن آینده بچه).

زَنگ= بب. زهنگ.

زَنگال= سیاه (در مورد بز).

زَنگل-عقاب= ح. عقاب سیاه

زَنگلهق= نیاز، نیاز داشتن؛ زَنگلهق س، زَنگلهق ذ= نیاز تحمل ک.، نیاز داشتن، در حالت بد قرار داشتن؛ وهذب ~ ست= آنها در حالت بد قرار دارند؛ تو ڤرا تَرَم ~ ذید= برادرت در آنجا به کمک ضرورت دارد.
زَنگوله= زنگوله.

زَنگون= چانه، فُک پاهینی.
زَنگون-ونز= آب بازی یاد گرفتن؛ ~ دے= برایش آب بازی یاد بده.

زَنگے= سیاه (در مورد گاو)؛ مو ~ بنیچ بید= گاو سیاه من گم شد.

زَنهت= تمرین، تمرین ورزشی، تمرین عسکری؛ زَنهت چ.، زَنهت دهد= تمرین ک.، تمرین دادن؛ نُرپت بنا لپ ~ چود= امروز شاید بسیار تمرین کردید، دُند اندپن مَاش تے ~ چود= در وقت جنگ، بالای ما تمرینات زیاد کردند. م. قَوائے، قَوائے، قَوائے.

زَنئیداو، زَنایستاو= شستن؛ وُز-ام وم چینه انه زَنیم، خویه اس مو دست-اند باذ ست خو، غَبِرز ست= من خواستم پیاله را بشویم که از دست من افتید و شکست.

زَوار= ۱- انشعاب (سرچشمه) جوی یا کانال آب؛ وُذ ~ انشعاب (سرچشمه) جوی یا کانال؛ ۲- کانال آب برای آسیاب.

زَوارگه= مرکز اصلی انشعاب (سرچشمه) جوی یا کانال آب، سرچشمه دریا.

زَواله= زواله.

زودے= زود، تیز؛ خو کارنگے به ~ تیارپت= کار های تانرا بزودی تیار کنید.

زورزما= زور آزمایی.

زوروج. زورپن، زورپن= آستین.

زولونه= زولانه؛ زولونه چ. (گنه گار)= زولانه ک. (مجرم، گنهکار).

زوم: زوم چ.= لجوج، اصرار کننده؛ آه-را یدے فا زوم چورج، شچ-ته فا اس خو جای-تے نه اندیزد= او باز اصرار کرده، حالا از جای خود بلند نمی شود؛ یو دے زومے چو، وے قتے

مُبَسْکِل = او اگر اصرار کند، همرايش مشکل است.

زُونِستاو = کشیدن؛ هر خوند سیت یا ژیر وے درون اند فُېد، وے فُکْت زُونْدېن = هر قدر خاک و سنگ در درونش باشد، بگشند؛ ذبیون خُن زُونْد، ساو أم یے جا-ره رېو = دو تفنگ را بکش، برویم جایی برای شکار.

زَه = زایمان، تولد کردن (در حیوانات)؛ مو ژاو ~ تے ماد = گاو من در وقت زایمان مرد؛ زَه انجیفاو = مشکل در زایمان (در حیوانات)؛ یه ژاو زَه انجوفد = آن گاو نمی تواند زایمان کند. زهدون = رحم (اناتومی).

زهر ۱- زهر چیداو = زخمی کردن، افگار کردن؛ وُز تو ~ کِن أم = من تو را افگار میکنم.

زهر ۲ = زهر؛ یو پات بناه اس هر اوقات تے بیوے تکه زئرد خو، دذ لوفد ادے: "ارو زهر-پهر نیست = پادشاه از هر غذا یک لقمه نان میگیرد و بعد میگوید در اینجا زهر - مهر نیست. زهرقه = بب. زرقه.

زهر-ماره = مهره مار (سنگ مهره مار).

زَهگ = باتلاق؛ راشت ژاو زهگ اند، سپربنېن وَم مهک اند = گاو سرخ در باتلاق، و دوک ها درگردنش (چیستان-اتاله زردآلو دار و چمچه ها در داخل آن).

زَهگ-وابن = جگن (نام علمی: Carex) نام یک سرده از تیره جگنیان است. به نام زنبق زرد نیز شناخته می شود. گیاهی است علفی و پایا که در مردابها و نواحی باتلاقی منطقه های معتدل و گرم سراسر جهان می روید. تاکنون در حدود ۴۵ گونه از این گیاه در ایران شناسایی شده است. جگن ساقه ای نازک، بلند، زبر با مقطع سه گوشه دارد. برگهای آن بلند، کشیده و نوک تیز هستند و رگبرگهای موازی دارند. گلها به رنگ سبز در گروههای ۳ تا ۵ تایی روی گل آذین سنبله ظاهر می شوند و در اردی بهشت و خرداد می شکند. میوه ی جگن فندقه، سبز مایل به سیاه و کوچک است. بعضی از گونه های جگن الیاف محکمی

دارند که از آن حصیر، سبد و پارچه های ضخیم می بافند. از جگن در سیستان و بلوچستان و در بعضی از نقاط دیگر ایران آلودگیهای موقت صحرایی برپا می کنند و برای پوشاندن سقف خانه ها و نیز ساختن نوعی قایق از آن استفاده می کنند. وپ.

زَهْمَج = زاج، الوم (برای رنگ کردن پوست و نخ).

زَهَن = ترکیب کلمات مغلق در معنی (زن)، طور مثال. میونه زهن = زن با سن میانه؛ بیلچے-زهن = زن ایلاق رو؛ بچه-زهن = زن جوان.

زَهَنگ ۱، زَنگ = زنگ؛ نَبنتے پیت، ~ اده سْت = برابید، زنگ زده شد؛ مه-تے، ~ غَل نیست = هنوز نرو، زنگ زده نشده است؛ زهنگ ذنداو (زَنگ ذنداو) = زنگ زدن.

زَهَنگ ۲ = زنگ؛ سپن ~ = زنگ آهن؛ زهنگ ذ. = زنگ زدن (آهن).

زَهَنگِن = زنگ زده.

زَهیون، زَهیوم = وثیقه قرض؛ دَم یے زهیون مو-رد دهک = همین یک وثیقه را برایم بده.

زَوُغ گَهَر = طلسم (به انگلیسی Talisman)؛ شیء یا نگاره ای متشکل از واژگان، شمارگان، اشکال و جداول است که دارای قدرت جادویی یا ماورایی است. زمان ماندگاری طلسم بسته به تعیین عامل و ارجاعات او به مبادی انرژی های غریبه است. تفاوت مهم میان دعا و طلسم، چگونگی فعال سازی آنها است. که دعا را به زبان مرسوم و کامل می نویسند، ولی در طلسم واژه هایی از دعا را با حروف مرموز می نویسند، به همین دلیل فهم نوشته های روی آن برای همه ممکن نیست. معمولاً طلسم را بسته به عنصر وجودی شخصی که طلسم برای او نوشته می شود می نویسند. طبق تعاریف استادان علوم غریبه عنصر وجودی هر انسان می تواند آب، خاک، باد یا آتش باشد و طلسم شخصی را که مثلاً عنصرش آب است در رودخانه، دریا یا چاه می اندازند.

معمولاً در نوشتن طلسم از جدول اعداد ابجد کبیر و صغیر استفاده می‌کنند. در مفهوم کلی و کاربردی طلسم شیئی است که: بنا بر پاره‌ای از باورها دارای خاصیت‌ها و ویژگی‌های جادویی یا وابسته به مراسم مذهبی ویژه‌ای است که می‌تواند برای صاحب آن اقبال ارائه دهد یا احتمالاً او را از شر یا آسیب حفاظت کند. وپ.

زوغ = لعنت، دعای بد؛ زوغ چ. = لعنت کردن، دعای بد کردن؛ وے داد اس وے زوغ چود = پدرش به او لعنت فرستاد (دعایی بد کرد).

زُون = زانو.

زُون-گَرْدُون = تا زانو؛ وے رد اُم ~ پنخ چو = من برایش تا زانو چموس دوختم.

زچگے = ۱- غذا برای زن زایمان؛ ۲- مرحله زایمان.

زچہ = زن زایمان؛ زچہ ته تا ووقد مپٹ-پخ اس لپف اند نه نبتیزد = زن زایمان تا هفت روز از بستر بیرون نمی‌شود.

زیر-غلبیلے = زیر غربیلی، غله غربال شده؛ دے ~ چنبین ارد یاس = این زیر غلبیلی را برای مرغا ها ببر.

زیره = ب. زیره (Bunium persicum).
زنداو = تولد کردن.

زیر جوړهک، **زیرد جوړهک** = ح. نام پرنده از تیره هدهد. (هدهد، شانه بسر، پوپک و مرغ سلیمان (نام علمی: *Upupa epops*) از اسامی پرنده‌ای از راسته نوکشاخ‌سانان است. این گونه گسترده‌ترین گونه از سرده هدهد است که بومی آسیا، اروپا و نیمه شمالی آفریقا می‌باشد. وپ.)

زیر-جوړ، زیرد-جوړ، زیرد-جوړهک، **زیرد-جوړهک** = با خال‌های زرد، با خال‌های سفید (در مورد حیوانات)؛ **زیر-جوړ (زیرد-جوړ) بچهک** = بز (نر) با خال‌های زرد.
زیرد = زرد (رنگ)

زیرداسک = ب. (*Achillea millefolium*)؛ بومادران معمولی یا بومادران هزار برگ، گیاهی است از تیره گل‌ستاره‌ای‌ها از سرده بومادران

گیاهی است علفی و یکساله، دارای ساقه و شاخه‌های راست به ارتفاع ۲۵ تا ۶۰ سانتیمتر که در نواحی بحرالروم (مدیترانه) و غالب نقاط ایران می‌روید. این گیاه به رنگ سبز مایل به زرد با دمبرگ دراز و گل‌هایی مجتمع به صورت خوشه دراز در کناره برگ‌ها دارد. دانه اش تقریباً کروی و صاف است. سرشاخه‌های گل دار این گیاه بعلت دارا بودن اسانس بوی مخصوص دارند. مشک چوپان در طب عوام به عنوان خلط آور مصرف می‌شود و برای آن اثر ضد تشنج و نیرو دهنده و تسکین دهنده تنگی نفس ذکر شده است. به آن مشک داش هم گفته شده است. وپ.

زیردگلک = نام ردیف گیاهان با رنگ زرد؛ گل همیشه بهار (نام علمی: *Calendula officinalis* یا *Calendula persica*) از گونه *Calendula* است. همیشه بهار گیاهی از تیره ستاره‌ای، علفی و پایا است. ساقه هوایی افراشته منشعب و دارای پرزهای غده‌ای گل آن زرد رنگ می‌باشد. همیشه بهار در ایران از جمله در ارتفاعات بالای ۲۵۰۰ متر در استان کهگیلویه و بویراحمد می‌روید. گیاهی علفی، یکساله دارای ساقه‌ای به طول ۲۰ تا ۵۰ سانتی‌متر است، برگ‌هایی ساده بیضوی، دراز، پوشیده از کرک، با کناره‌های موجدار و به رنگ سبز، مایل به قهوه‌ای روشن دارد، روی ساقه منشعب آن کاپیتول‌های درشت و زیبا ظاهر می‌گردد که به تناسب گرما و رطوبت محیط زندگی، به‌طور منظم صبح‌ها در فاصله ساعت ۹ تا ۱۰ شکفته و سپس در بعد از ظهرها بین ساعات ۴ تا ۵ جمع می‌گردد. کاپیتول‌های آن دارای دو نوع گل یکی لوله‌ای و دیگر زبان‌های به رنگ زرد مایل به نارنجی و واقع در حاشیه نهنج است. میوه فندقه و قهوه‌ای رنگ و سطح آن نا صاف می‌باشد. از خانواده کاسنی است. عملکرد این گیاه ضد التهاب و قاعده‌آور است. وپ.

زیردپخ = زردی؛ **زیردپخ چ.** = زرد شدن.
زیردے = زردی؛ **ترمخ** ~ = زردی تخم.

زیر روغن، زبرد روغن = روغن زرد؛ مَاش اند ~
 یست-آ؟ = آیا ما روغن زرد داریم؟
 زیر گهلیک، زیر دگهلیک = ۱- گُل قاصدک،
 خبررسانک، خبربیار یا خبرچین (نام علمی):
 Taraxacum) که در طب سنتی به طَرِ خَشَقُون یا
 طَرَشَقُوق معروف است گیاهی می‌باشد علفی و
 دائمی که ساقه آن به ارتفاع ۴۰ سانتی‌متر
 می‌رسد. این گیاه دارای ریشه‌ای است به رنگ
 قهوه‌ای مایل به زرد که پر از شیرابه سفیدرنگی
 می‌باشد. گل‌های قاصد معمولی «Taraxacum
 sect. Ruderalia» و «Taraxacum
 officinale Weber» دسته‌ای از دک را تشکیل
 می‌دهند که همگی از خانواده گیاهان دارای
 گل‌های سبیدی (Asteraceae) هستند. گل قاصد
 که به نام‌های «هَنَدَبای بَرّی»، خبربیار، کاسنی
 بَرّی و دندان شیر نیز معروف است گیاهی است
 علفی و دائمی که به‌طور خودرو در بیشتر
 مزرعه‌ها و دشت‌ها، در وسط چمن، حاشیه
 شورمزار، کنار جاده‌ها و اراضی بایر و
 به‌طور کلی در همه جا می‌روید. این گیاه دارای
 ریشه‌ای به رنگ قهوه‌ای است که تا یک متر
 (و به ندرت تا دو متر) می‌رسد. ساقه و ریشه این
 گیاه پر از شیرابه سفیدرنگی می‌باشد. وپ.
 زیرگیل، زبردگیل: زیرگیل، زیردگهل = نارنجی،
 سر نارنجی، موی سر نارنجی.

زُزِیج = گیرنده.

زُیَبِنَتَاو (زُیو: زُیَبِنَت) = پژمرده شدن، خشک
 شدن؛ یه مو زِمَخ بی بَنَخْی زُیَبِنَت = زمین من از
 بی آبی خشک شده است. م. زُیوَر: زُیوَرِد،

زُیوَبِن: زُیوَبِنَت.

زُیَبِنَتَاو = گَرَفْتَن.

زُیَبِنَجِک = پژمرده، خشک؛ زُیَبِنَجِک س. =
 پژمرده شدند، خشک شدن.

زُی-غَیَرِی = ۱- به غیر؛ ز-غَیَرِی وَم نه فهم
 اُم = به غیر از او، کسی را نمی‌شناسم؛ ۲- تنها؛
 وے ند کتہ-رَمبِث ز-غَیَرِی بازے چیداو = او
 تمام روز تنها بازی می‌کند.

زُیل = تار (تارآلات موسیقی)؛ دَم رباب ~ زُدُبِنَت =
 تار رباب گسیخت.

زُیَمِب = کنار، حاشیه، ساحل؛ دادے وئذ ~ تیر
 نُهال = او در کنار جوی نهال شاند؛ تر دم تهخ ~
 مه-سه = به کنار سنگ نرو.

زُیَمِبِه = کنار، حاشیه، ساحل.

زُیِن-خُوَنَک، زُیِن-خُوَنَکے = طاقچه در دیوار
 خانه برای نگهداری آسباب زین اسپ.

زُیِن-گَرِیَز = سرگردان، بیکار، کار گریز؛ یو مَس
 ~ رهنگت، یے جاندے نه نیئت = او هم کار گریز
 رقم است، در یکجا نمی‌شیند.

زُیوَرِداو، زُیِنوداو، زُیِنوتاو = پژمردن، خشکیدن.
 ظَهفَر، ظَهفَرُون = ب. گل زهفر،
 زهفران (Crocus sativus).